

این دقتها در چه موقع باید بشود؟ در موقع عقد ازدواج!!
هنگامی که خیال ازدواج در مغز زن یا مردی خطور کرد، باید فوراً صفحه تاریخ يك شخص شریف و يك تیپ خبیث در جلوی چشمشان ورق زده شود و ملاحظه کنند که می خواهند چه بکنند. آیا يك شريك و رفیقی برای ساختن يك آدم اجتماعی لازم دارند؟ یا چند روزی به باری به هر جهت می خواهند وقت خوش و ناخوشی را بگذرانند؟

البته در ازدواج صحیح که پایه بقا نوع است کمکی انتخاب می کنند که هزاران مرتبه از رفیق مجسمه ساز ما مهمتر باشد.
بنا بر این زن باید مطمئن بشود که مرد انتخاب شده امروز شوهر مناسب برای خودش و فردا پدر خوبی است برای فرزندانش، که بالاخره مردان کشورند. مرد هم سنخ فکری اش همین باید باشد.

دو همسر خوب اگر در اول امر همدیگر را کاملاً نشناسند، چون دست به کاری زده اند که پایه استحکام دنیا از آنجا استوار می شود، هر دو کوشش دارند همدیگر را بشناسند و برای هم زنده باشند. هر دو آئینه وجود یکدیگر و در هر حال مکمل هم باشند تمام آسایش زندگی را در نزدیکی با هم می جویند. بازی زن در این عرصه، هولناک و مهمتر از بازی مرد است. عقل و تدبیر زن، به همین جهت، برای زندگی حساستر و دقیقتر خلق شده است. برای انجام این نقش مهم طبیعت زن رقیق تر، لطیف تر و شیرین تر ساخته شده است. زن زندگی دوست کاری می کند که در نظر شوهرش هر روز موجودی تازه تر جلوه کند. اگر زن بتواند در اول مرحله شوهرش را مطمئن کند که او در هر حال معین، مددکار و هم تابع فکر اوست و این صفات را به حقیقت به او نشان بدهد، بدون شك مرد خودش را به دامان باصفای او می اندازد و طوری رفتار می کند که همسرش به او اطمینان کامل حاصل کند. زن و شوهر نيك فطرت هر دو فرشته بی گناهند در مقابل یکدیگر.

چنین مردی زن را معشوق خود و خودش را محبوب زن می داند.

بقیه دارد

در تماشاخانه تهران

تماشای نمایش شاه عباس از نقطه نظر تاریخ به من تأثیری نکرد. اما تکه های تنظیم شده بسیار حساس و جالب توجه بود. الحق این قبیل نمایشها به درد امروز ما می خورد. از قسمت دکور، لباس و مهارت بازیگران حرف نمی زنیم، چونکه اینها دیدنی است نه گفتنی، و ذوق و سلیقه تماشاچی مدخلیت دارد. ولی از نقطه نظر وطن پرستی واقعاً کامل می باشد. به علاوه نمایشنامه را طوری منظم کرده اند که خیلی دلچسب و خودمانی به نظر می آید. هر ایرانی حساسی با علاقه خاصی هر کدام از پرده های آن را یکی بعد دیگری به همان شکلی که هست و انتظار دارد می بیند. به طور خلاصه، نمایش شاه عباس خیلی متأثر [مؤثر؟] و قابل تمجید است و انصافاً هر شخص وطن دوستی را شادمان و راضی از تماشاخانه بیرون می فرستد.

صدیقه دولت آبادی

شماره ۴، مرداد ۱۳۲۳ (اوت ۱۹۴۴)، صص ۲-۵.

مساعدت زن و مرد در زندگی

زن و مرد در عالم وجود دو موجود به هم مربوط اند. در زندگی مشترک مرد نیمی و زن نیم دیگر است تا بدنی قوی تشکیل دهند و بار زندگی را بر دوش گرفته، به منزل مقصود برسانند. می گویند هوا از پهلوی آدم به وجود آمده. گمان می کنم این لطیفه ای است به حقیقت نزدیک و معنی واقعی آن همین است که هوا نصف بدن آدم بوده است. مرد و زن را خدای مطلق لازم و ملزوم یکدیگر خلق کرده تا با مساعدت همدیگر مدار عالم را بگردانند.

بعضی را عقیده بر این است برای عالم زندگی وجود زن از مرد مهم تر است و دلایلی هم بر مدعای خود اقامه می کنند. اما من تا این اندازه راه مبالغه نمی پیمایم و عدالت را در این می دانم که زن و مرد با هم محوری هستند تا چرخهای زندگی را بچرخانند. زندگی هیچ کدام بدون دیگری روح و نشاط ندارد. گرچه هر کدام به حکم طبیعت برای کاری ساخته شده و نوع کارشان اختصاصی است، اما مربوط به هم می باشند.

آنچه را طبیعت از مرد می خواهد مناسب با ساختمان جسمی و دماغی او است. اولیاء اطفال پسران و جوانان خودشان را برای همان چیزی که طبیعت از آنها خواسته باید آماده کنند تا در ردیف مردان لایق جای گیرند. سرآمد همه سلامتی جسم و روح است. سپس تحصیلات کافی، انتخاب همسر شریف و اصیل، تشریک مساعی و مساعدت با زن خود برای تشکیل خانواده ای نیرومند و پیشرفت زندگی خواهد بود. اما زن موقعیتش بسیار باریک و همان طوری که جسم لطیفش می گویند، وظایف او هم حساس تر، تکالیفش دقیق تر و افکارش ظریف تر است.

مادران دختران را برای مادری و رفاقت زندگی جوانان باید پرورش دهند و در هر حال وجاهت و سلامت آنها را حفظ کنند و برای جامعه ای ایشان را تربیت کنند که از امروز حساس تر است.

زن است که اخلاق نرم، ملایم و شیرین دارد.

زن است که خانه داری و شوهرداری می کند.

زن است که مادر می شود و بهداشت و تربیت فرزند را مدیون طبیعت است.

زن است که وسایل آسایش شوهر را در خانه و خوشحالی افراد خانواده را فراهم می کند.

زن است که حسابداری و صرفه جوی عاقله است.

زن است که سرمشق حلم و بردباری و سلیقه افراد خانواده می باشد.

بالاخره زن است که خداوند او را مساعد و معاون مرد خلق فرموده است و در عالم وجود برای همین منظورها باید آماده شود.

و چنین زنی را خانواده و مدرسه با هم باید تربیت کنند، بلکه وظیفه مدرسه

برای پرورش روحی و جسمی دانش آموز مهم تر از خانواده است. زیرا که دوره نشو و

نما و انقلابات جوانی در مدرسه شروع می شود. عالم مدرسه دنیای ملکوتی و زندگی

سعی و عمل می باشد. مخصوصاً برای مدارس دختران برنامه بس دقیق و مجری

برنامه بس دقیق تر لازم است. یکی از پروفیسورهای اونیورسیتته پاریس می فرمود:

«برنامه تحصیلی پسران را هفت سال یک مرتبه عوض می کنیم، ولی برنامه مدارس

دختران سه سال یک دفعه باید عوض شود. چونکه سلیقه ها زیاد می شود، طرز

خوراکپزی و شیرینی پزی، نظم و ترتیب بانوان سال به سال رو به ترقی است».

بزرگترین مسائل اجتماعی و نژادی این است که زنان و مادران را متدین،

بااراده و شجاع بار آورند. ساختن مادر شایسته یکی از مهم ترین خدمات [های]

اجتماعی است و برای این مقصود مهم استاد، دبیر و آموزگاران شایسته و متدین

خود مسبب بزرگی هستند. مادر باایمان و متدین مسبب باایمان بودن افراد خانواده

است.

بی ایمانی سبب لاقیدی و بی قیودی سبب خمودی است. این نواقص از خانواده به اجتماع سرایت کرده و ملتی را نادرست و تن پرور می کند. حس مساعدت و کمک را می کشد و آن مردمی که فاقد این مزایای اخلاقی باشند رو به زوال می روند. در کتاب «چرا فرانسه شکست خورد» می نویسد: «روزی که علوم دینی از برنامه تحصیلات فرانسویها برداشته شد، موجبات شکست امروزی فرانسه فراهم گشته بود.»

حس مساعدت و کمک یکی از ملکات اخلاقی شخص متدین است. دو قسم مساعدت باید تا مدار عالم به سهولت بچرخد: انفرادی و اجتماعی. اول مساعدت زن و مرد به همدیگر. دوم مساعدت به همنوع. حس مساعدت به همنوع در خانه باید پرورش یابد تا به اجتماع سرایت کند. اگر آنجا خبری از این مطلب مهم نباشد، در اجتماع هم اثری از آن دیده نمی شود. حس مساعدت پیش حیوانات وجود دارد. مورچه یکی از حشراتی است که به نوع خود کمک می کند. اگر چند دقیقه دم سوراخ موران تفریح کنید، می بینید وقتی که مور ضعیفی دانه سنگینی را حمل می کند و وامانده می شود اول مورچه ای که به او برخورد یک سر دانه را می گیرد و به خانه می رساند. مورچگان لاشه خزندگان را برای طعمه به خانه خود می برند، ولی مرده مورچه را نمی خورند. خودم دیدم سر راه سپاهی از موران که قطاری را تشکیل داده بودند، مرده مور درشتی افتاده بود. مورچه ای آن را بو کشید و داخل سپاه موران شد. بعد چند مورچه آمدند و حملش کردند. من با دقت آنها را نگاه کردم. مقداری راه بردند و در کناری آن را گذاردند و خودشان به صف مورچگان ملحق شدند. این هم خود نوعی از مساعدت است.

بله مساعدت اقسام دارد: قلمی، قدمی، فکری، زبانی، مادی و معنوی. بدبختانه در میان مردم حس مساعدت کم شده و رفته رفته ناپود می شود. علت این نقصان بزرگ دو عامل مهم است: اول ضعف مساعدت و موافقت میان زن و شوهرها که سرایت به افراد خانواده و جماعت کرده است. دوم افراط کاری در زندگی. البته کسی که خود سراپا گرفتار است چگونه می تواند مساعدت به دیگری بکند؟

افراط و اسراف زیاد خود بلای خانمانسوزی شده و اغلب نزاع خانواده ها روی همین موضوع است. تفاوتی ندارد چه زن و چه مرد. مرد تفریط کار اگر سابقاً هر روز چای عصرش را در قهوه خانه می خورد، امروز باید هفته ای یک دفعه به قهوه خانه

برود. اگر خانمی هفته ای يك شب به سینما می رفته، حالا باید ماهی يك دفعه برود. از مصرف پارچه، جوراب، اسباب آرایش، گردش و تفریح حرف نمی زنم. ولی، به طور خلاصه، باید موقع شناس باشیم و از مصرف هر چیز صرفه جویی کنیم و با دقت کامل زندگی را ادامه دهیم تا توفیق و فرصت مساعدت و کمک را از دست ندهیم.

چنانکه عرض کردم اغلب اشخاص افراط کار وقت مساعدت کردن به دیگران را ندارند: به امور خیریه نمی رسند و کمک به بینوایان را وظیفه خود نمی دانند. افراط کاران به خانواده اهمیت نمی دهند. به مساعدت با همسر خود پی قیدند و این روش اخلاقاً پسندیده نیست. روز تنگنای زندگی برای همه سخت است. باید اصولاً صرفه جو شد و به میانه روی در زندگی عادت کرد که خود پایه مساعدت است در زندگی مشترکی.

به طوری که گفته شد در این زمینه زن و مرد ندارد و هر کدام پا از اعتدال درازتر کنند، به کسانی که تحت سرپرستی ایشان اند ظلم می کنند و حق دیگران را تلف می نمایند. يك وقت شخص مجرد است و می تواند فقط برای خودش فکر کند. اما وقتی صاحب عائله شد موظف است که برای دیگران هم فکر کند.

مگو و منه تا توانی يك قدم ز اندازه بیرون ز اندازه کم
فیلسوفی را حکایت کنند که پس از مدتها پراکندگی به اطراف برای کسب دانش، در گوشه ای خلوت نشین شد. اهل و عیال گرد آورد و چند نفر اطفال بی سرپرست بیگانه را جمع کرد و داخل اهل و عیال خود نمود و با بذل محبت سرشار زندگی خوشی تشکیل داد و در عالم بی نیازی در به روی غیر بیست. یکی از دوستان قدیمش به هر قیمتی بود به او نزدیک شده، گفت: «رفیق شفیق، کنج راحتی به دست آوردی و مسند عزت به روی آن گستریدی. در عالم رفاقت از آن گوهر گرانبهای دانش سهمی به ما بده.»

فیلسوف ارجمند با بیان شیرین پاسخ داد: «آنچه من فهمیدم این است که دیروز برای خودم فکر می کردم و امروز برای دیگران باید فکر کنم. پس مسئولیتی بزرگ دارم.»

بدیهی است که این فکر مقدس پیش کسانی یافت می شود که از خانواده اصیل و مردمان دانشمند هستند. پدر و مادر عاقل باید تا فرزندان خود را جدی، قانع، مساعد و متدین پرورش دهند. مردمان دانشمند می دانند که در تربیت دختر دقت بیشتری باید مبذول بدارند و ریشه زندگی آنها را روی اصل محبت و رفاقت بکارند تا آنان مایه نشاط خانواده شوند.

مساعدت و مددکاری تولید محبت می کند و بالطبع کسی که با مردم مساعدت می کند مورد تقدیر واقع می شود. قدردانی مشوق نیکوکاری است. کسانی یافت می شوند که تمام وقت خود را برای مساعدت به دیگران صرف می کنند و تا آخرین نفس از مساعدت و همراهی دست نمی کشند.

غلام همت رندان پاکبازم که از محبت با دوست دشمن خویش اند پدر و مادری که به این نکات پرنخورند و اولاد خود را برای مساعدت انفرادی و اجتماعی تربیت نکنند و حاصل عمر خود را به طوری که شاید و باید پرورش ندهند، حقی به گردن فرزند خود و جامعه ندارند، نیز حق حیات را ادا نکرده، چونکه جز خوردن و خوابیدن بهره نبرده اند.

اگر همین خورو خواب است حاصل عمرت

به هیچ کار نیاید حیات بی حاصل

بازرگان متمولی می گوید: «هر روز در ساعتهای آخر کار روزانه ام زیاد خسته می شوم. وقتی کارم تمام می شود و به خانه می روم بیش از هر چیز ملاقات زنم مرا خوشحال می کند. تبسم شیرین زنم خستگی مرا رفع و خوشحالی او به من خوشحالی می دهد. همین زن خوش اخلاق و مجرب من است که نصف بار زندگی را بر دوش و فکر مرا از آن جهت راحت می دارد. ملاقات او قوای روحانی و جسمانی مرا تقویت می کند. دختری دارم که من و مادرش با مساعدت یکدیگر او را برای کمک به خانواده های دیگر تربیت کرده ایم و بدانید که من و او (یعنی زنم) در تربیت این دختر کوچکترین مخالفت را با هم نداشته ایم و در نتیجه این مساعدت اکنون بسیار خوشوقتیم که دختر ما از هر حیث قوی، جدی، مهربان و ساعی است. با داشتن تمام صفات مخصوص به زن، دخترم فن مقدس پرستاری را آموخته، تا وقت زایدش را برای مساعدت و کمک به دیگران صرف کند. چه سعادتى بالاتر از داشتن چنین دختری برای ما دو نفر می باشد؟»

یکی از جمعیت‌های مهم زنانه موسوم به امریکن وومن آسوسی‌شن

این جمعیت از چندی قبل با کانون بانوان مکاتبه داشته و از اوضاع و احوال خود اطلاعات چندی داده اند. اینک بعضی از آنها را برای استحضار خوانندگان محترم می نویسم.

متجاوز از ده سال است این جمعیت تشکیل شده و در این مدت تشکیلات وسیعی داده اند، منجمله یک خانه که دارای چهار آشکوپ و در هر آشکوپ یک مدخل ورودی مدوری هست که به تمام قسمت‌های آن طبقه راه دارد و در هر طبقه تمام احتیاجات آن آشکوپ مهیا می باشد. در طبقه سوم این عمارت (تا وقتی که به ما گزارش دادند) ۱۳ اتاق با تمام لوازم حاضر دارند که هر تازه واردی را دو هفته پذیرایی کنند (به کانون بانوان نوشته و دعوت کرده بودند که از خانم‌های اعضای کانون به آنجا بروند. از طرف کانون بانوان جواب نوشته شد که فعلاً به واسطه جنگ و وضع آشفته بینوایان کانون ترجیح می دهد مخارج مسافرت را برای بهبودی حال بینوایان مصرف کند.)

این عمارت یک کتابخانه بسیار مفصل دارد. رستوران منظمی با غذاهای متعدد و بسیار خوش طعم و باسلیقه که در هر ظهر و شب حاضر می نماید. و نیز یک «بولتن» روزنامه خصوصی دارند که وقایع مربوط به اعضای آن جمعیت را حاوی است. در یکی از آنها می نویسند:

کسرین ون دک (میسز اچ ام نرنابل) مؤلف نمایشنامه «اودوپون». این خانم یکی از اعضای کلوپ مزبور و بعد از فوت شوهر خود شرح زندگی او را به طرز یک نمایشنامه جالب اخلاقی نوشته و آن را به صحنه نمایش گذاشته و سود آن را به مصرف خیریه رسانده اند.

خدماتی که شوهر این خانم به عالم انسانیت کرده زیاد است. «اودوپون» در امریکا مسافرت‌های خطرناک به جاهای دور و راه‌های بسیار مشکل نموده، تا آنکه علوم طبیعی را تکمیل نماید و موفقیت شایان حاصل کرده است.

این طبیعیدان مشهور، که از او تعریف‌های زیاد نوشته اند، در زندگی سراسر

با اهمیت خود تمام وقتش را صرف تکمیل علوم طبیعی نمود و شهرت بسزایی برای خود حاصل کرد و زندگی او واقعاً قابل این بوده است که به شکل نمایش مطبوعی در انظار جلوه گر شود و پس از مرگ او نیز کمک به امور خیریه بوده باشد.

در این همه ستایش از شوهر عالم او، از يك نکته نباید غافل بود و آن فداکاری قابل توجهی است که این خانم در زندگی کرده است و رنجهایی که به خاطر آرامش و نظم حیات داخل خانه به تنهایی بر خود هموار نموده تا شوهر با استعدادش بتواند مجال کافی و خیال راحت برای مطالعه و تحقیق داشته باشد.

شماره ۵، شهریور ۱۳۲۳ (میتامبر ۱۹۴۴)، صص ۲-۷.

زن و کار

بعد از بحث کوتاهی در خصوص «کار»، موضوع «زن و کار» را حلای می
کنم:

- ۱- لزوم کار
- ۲- سرمایه و کار
- ۳- زن و کار

۱- لزوم کار دو مورد دارد: اول، کار کردن برای زنده بودن، که به حکم اجبار هر جنبنده ای برای امرار معاش و حیات کار می کند. اگر نکند قصه گنجشک و مورچه است که گنجشک در فصل سخت زمستان دست تکدی به سوی مور دراز و مورچه زبان به ملامتش باز نموده گفت: «آیا به خاطر داری در فصل خوش بهار تو مست خواندن بودی و من مشغول کار؟»

مورد دوم، احتیاج است که برای بشر، خواه زن یا مرد، محدود نیست و کار مولود احتیاج می باشد.

بچه ای که به دنیا آمد، بدون درنگ محتاج به پوشاک و خوراک است و هزینه ای بر خرج روزانه خانواده افزوده می شود. همین افزایش والدین کودک را متوجه احتیاج بیشتر به کار می نماید. کسی که می خواهد طفلی را جوانی لایق کند و یا توشه راه قابلی که عبارت از «ترتیب و تحصیل لیاقت و جرأت» باشد به جامعه تقدیم

و در واقع مرد کاری به کارگران عالم بشریت اضافه کند، بایستی به وقت ارزش بدهد و به حد احتیاجش کار با ثمر بکند.

پله:

توان شناخت به مقیاس کار ارزش مرد

به قدر ارزش کار اعتبار باید داشت

۲- سرمایه و کار

سرمایه کاری است که می کنیم. در این صورت سرمایه تنها مایه ای است که انسان را غنی می کند و کامیابی عمومی و ثروت جامعه منوط به آن. حضرت سلیمان می فرماید: «در هر زحمتی نفع و ثمر خوابیده است». کسی که به این سرمایه بی اعتنا باشد تنبل، و شخص تنبل جسم بی روحی است که از احتیاجات عالم طبیعت به کلی بی بهره و از هیچ چیز خبر ندارد و مایحتاج زندگی خود را از دیگران طلب می کند، نعمت زمین را می خورد و تعیش می کند. شاخی است بی ثمر که مرور ایام او را می سوزاند و خاکسترش را هم به باد می دهد و اثری ازش باقی نمی ماند.

کار که سرمایه است ارزش وقت را به ما می فهماند. عمارت حیات بشر از ماده وقت بنا می شود و مرور زمان و لیاقت انسان را به پایان می رساند.

کار و صرفه جویی توأم سرمایه مادی را به وجود می آورند. صرفه جویی با تمدن شروع شد. وقتی فکر صرفه جویی به معنی اقتصاد شخصی است، روش صرفه جویی سبب ترقی زندگی خانواده شده، در نتیجه ثروت عمومی به وجود می آید.

تمول انفرادی و دارایی عمومی اثر زحمت کار و صرفه جویی است. از پشتکار و کاردانی تمول به وجود می آید. دارایی نتیجه پس انداز و از پس انداز سعی و کوشش زیاد می شود. کار مرهون سعی و کوشش است. اگر کسی کوشش نکند و در گوشه ای به تنبلی بیاساید، دارای تمول نخواهد شد. سعی ملزوم و کار لازم است. پس اندازی و اندوخته کردن این دو لازم و ملزوم ثروت خانواده می باشد. فرد فرد افراد محتاج پس اندازند تا بر مسند جلال بی نیازی نشسته، ثروت را دست نشانده خود کنند. یکی از دانشمندان می نویسد: «پس انداز ملل را از عدم به وجود می آورد. از طرف دیگر بطالت است که ملل را به فقر و فلاکت دچار می کند و افراد ملت را به دزدی، تقلب، جنایت و می دارد.»

پس تا اندازه ای معلوم شد که کار سرمایه است، پس انداز تأمین ثروت، پشتکار و کوشش نگهدار تمول و سعی در آستین کار باید رشد کند.

چو کار بهره وقت است و وقت مایه کار

پس این معامله را پایدار باید داشت

در زمینه کار گفتنی بسیار است. زیر موضوع بشر و کار خواندنیها نوشته اند. یکی از اهل کار می گوید: «افسوس دارم که هنوز موفق نشده یادداشتهایی که در طی عمل در خصوص کار جمع آوری کرده ام در دسترس کاردانان بگذارم. اما زیاد هم ناراضی نیستم، چون که کار مرا از انجام این کار باز داشته است و دلچسب ترین کار برای من کار است.»

۳. زن و کار

موضوع اصلی گفتار «زن و کار» است و بدبختانه چندی است این موضوع نزد بانوان ایران بد تعبیر شده است. در صورتی که زن و کار از هم جدا نیستند. مکرر از خانمها شنیده می شود «بیکار در خانه چه کنیم؟» تعجب در این است که خانمها خیال می کنند بیکارند، در صورتی که از بدو خلقت زن وجودش با کار توأم و زن را برای انجام يك رشته کار اساسی طبیعت به این دار می فرستد و چون قدم به عرصه زندگی گذاشت، عامل اولیة کار زن است: «چه کار بهتر از مرد کار پروردن؟» مقصود از پرورش «مرد کار» نه تنها فرزند را مرد کار پرورد و به جامعه بدهد، بلکه بالاتر از آن باید دانست.

زن است که شوهر خود را مرد کار می تواند پروراند و مردان کار با شرکت عادلانه خود برای جامعه تهیه کند. چطور شوهر را مرد کار تربیت کند؟ اول کار مهم زن شوهرداری است که خود يك مبحث بسیار قابل توجهی می باشد. روحیة مرد را به دست آوردن، مرد را برطبق ذوق و سلیقه خودش «که نزد هر مردی متفاوت است» راضی نگهداشتن، يك خانم قاضی و باتجربه می خواهد تا بار این کار را درست به منزل برساند. اگر شوهرداری بانوان بر وفق مرام بود، عمل طلاق بیشتر از ازدواج صورت نمی گرفت.

از خانمی که چند شوهر کرده بود و شوهردار خوبی بود پرسیدند: «شما تجربه دارید و می توانید روحیات مردها را تا حدی بیان کنید. آیا شوهران شما اخلاقاً نزدیک به هم بودند؟» گفت: «ابداً. هر کدام از آنها يك رویه خاصی داشتند. من اولی را زود فهمیدم و به همین جهت زندگیمان خوب گرفت. او فوت شد. اوایل زندگی با دومی من دچار زحمت بسیار شدم، چونکه هم حوصله ام کمتر بود و هم روی فکر اولی شوهرداری می کردم و سعی داشتم او را مثل اولی بکنم. يك وقت دیدم رشته پیوند ما دارد گسیخته می شود. فوراً به خود آمدم و دنبال فکر او رفتم و دیدم خانه

آباد شد و دعوا برطرف. بعد از مردن دومی تجربه به من درس کامل داده بود. چون با سومی پیوند کردم دانستم چه باید بکنم. اول پا به پای او راه رفتم تا لیاقت خودم را به او نشان دادم و زندگی مان را مستقل کردم. آن وقت او مرا پشتیبان خود دانست. دیگر نه من زحمت شوهرداری داشتم و نه او زحمت زرداری.»

دوم کار مهم زن زائیدن است. اما زائیدن دنیاله دارد و الا فقط بچه آوردن هنر نیست. به مفاد این شعر هم نباید مغرور شد. «زنان را بس است در جهان يك هنر/ نشینند و زاینند شیران نر». به عقیده نگارنده شاعر خواسته است زبونی و بیچارگی زنان وقت را با این شعر مرمت کرده باشد. چرا؟ چونکه شیر نر و ماده ندارد و هر دو جنس قطعاً در عمل جرأت و سببیت شان را به موقع خود انجام می دهند.

در ثانی، آن کاری را که طبیعت از زن خواسته است فقط شیر نر زائیدن نیست؛ بلکه زنان باید بزایند، پرورش دهند، تربیت کنند و رشد جسمانی و عقلانی زاینده خود را به حد کمال برسانند و يك فرد قوی و متقی به جامعه بسپارند و این همان کاری است که سرمایه معنوی لازم دارد و نیز همان نوع کار است که مرهون سعی و کوشش اوست. باز برمی گردم به موضوع «زن و کار» و آن جور کاری که امروز معمول و مد شده است. تا دوشیزه یا خانم جوانی کلاس ۳-۴ ابتدایی را خواند، خواه احتیاج به کار داشته یا نداشته باشد، فوراً می رود يك ماشین نویسی پرغلطی را یاد می گیرد و مؤسسه ماشین نویسی هم برای جلب نفع خود يك تصدیق به رتبه يك به دست او می دهد. خانم آن را به دست می گیرد و درب این اداره و آن اداره جویای کار است و نمی ترسد که هزار جور فساد اخلاق از معاشرت با جوانهای عاری از تربیت که همه جا پراکنده اند دامنگیر او بشود! من معتقدم که زنان همدوش مردان باید کار بکنند، اما کدام زن و چه کار؟ زن بچه دار یا بی بچه؟ اول از زن بی بچه صحبت می کنم که برای کار کردن آماده می شود. آن زنی که وقت زاید از وظایف خانه داری و شوهرداری دارد و می خواهد برای تحصیل ثروت یا کمک به زندگی کار کند بسیار پسندیده است. ولی پیش از اقدام به کار باید قوه معلومات خود را بسنجد و کاری اختیار کند که در حدود توانایی او باشد. بعد از آن باید حساب کند، پولی را که از کار منظور عاید او می شود به غیبت کردن از منزل، خرج ایاب و ذهاب و افتادن خانه به دست مستخدم، ارزش دارد یا نه؟ زیرا که سهل ممکن است خانم دانشمند در يك خانه جمع كوچك زندگی خودش را بدون کمک خدمتکار اداره کند، ولی در غیاب خود مجبور است کسی را استخدام کند. البته حقوق يك مستخدم به خرج اضافه برای او با وضعیت کنونی گران تمام می شود، رفت و آمد خانم هم به جای خود هزینه دارد. اگر حساب این دو مبلغ را با هم بسنجید و نصف حقوق کار برای خانم اضافه می ماند و

شوهرش هم از این کار رضایت دارد، چه بهتر که کار کند. اما اگر شوهر به کار کردن زن راضی نباشد و درآمد کار هم به اندازه خرج کفش و جوراب خانم نشود، اهداً این طور کار عقلانی نیست و بهتر است به کار وظایف اولیه خود پردازد و از قسمت صرفه جویی کمک به هزینه زندگی بدهد، چونکه صرفه جویی خود یکی از اصول سلوک است. به علاوه خانمها کارهایی را می توانند در منزل بکنند که هم درآمد داشته باشد و هم اوقات بیکارشان به بطالت نگذرد. مثل کارهای بافتنی، اهریشم دوزی، خیاطی. اگر خانم هنرمند است چند نفر شاگرد بگیرد و از هنرهای خود آنها را بهره مند کند، و البته لذت وافر دارد و کسی که بتواند وقت خودش را بدون کار نگذراند سعادتمند است.

چو کار، کار بود عشق کار باید داشت

به کار هرچه بود افتخار باید داشت

حالا ملاحظه کنیم برای زن بچه دار کار چگونه است؟

صحبت از مردمان طبقه دوم است که اغلب از خانمهای این طبقه تا اندازه ای مدرسه دیده و درس خوانده اند و بهتر از يك مستخدم بیسواد و بی تربیت می توانند بچه را نگاهداری و تربیت کنند.

برای چنین خانمها حتماً ارزش ندارد کار خارج از منزل بکنند، ولو هر قدر درآمد داشته باشد؛ به دلیل آنکه انجام این کار نه تنها او را از وظیفه اولیه که تربیت اولاد باشد باز می دارد، بلکه بچه اش زیر دست خدمتکار اخلاقاً خراب، جسماً مریض و روحاً ناتوان و شاید تلف شود.

يك خانم دانشمند باید خودش مبتکر کار باشد. یکی از کارهایی که برای خانمها بسیار زیبنده است نقاشی است.

کسی که عشق نقاشی داشته باشد به زیباییهای طبیعت پی می برد. نقاش فکور و باحوصله می شود. این عیبی که امروز در میان خانمها مد شده که زود عصبانی می شوند، مطمئن باشند که اشتغال به نقاشی از يك شیشه «والاریان» نفش بیشتر است. انسان وقتی خود را مقابل قشنگی طبیعت دید، فیلسوف می شود. اگر خانمها با ذوق سرشار و دستهای قشنگ و ظریف خود نقاشی بکنند، بعد از آنکه يك تابلو را تمام کردند، می بینند که در اثر تفریح يك شیئی پربهایی را به اثاثیه خانه خود افزوده اند یا آنکه می توانند همان را به فروش برسانند و باز قشنگتر از آن را تهیه کنند.

در اینجا مفتخرم برای اثبات مدعای خودم از خانم شمس الضحی نشاط دختر مرحوم صنی علی شاه صحبت به میان آورم، همان خانمی که در طی انجام وظیفه

شوهرداری و بچه داری اوقات زاید خود را در اثر ذوق و سلیقه سرشار به نقاشی و اهریشم دوزی مصرف کرده و تابلوی ذیقیمتی را به نمایشگاه بلژیک فرستاد و همان تابلوی اهریشم دوزی بود که در پیشگاه ارباب هنر نشان افتخار گرفت و به اعلا درجه قیمت خواستگار پیدا کرد. بدیهی است که نقاشی، خیاطی و هنرهای دیگر، تحصیل کردن لازم دارد. دوشیزه دانشمند پس از آنکه دوره اول یا دوم تحصیلات فرهنگی را به پایان رسانید، باید به میل خود يك رشته خانم پسندی را اختیار کند و آن را تا حد مقدور تکمیل نماید. چون زن خانه دار شد، برنامه ای برای زندگی اش تنظیم کند و ساعات بیکاری را به انجام کار مطلوبش پردازد. از بعضی خانمها شنیده می شود حقوق شوهرمان برای زندگی کافی نیست و مجبوریم کار کنیم. عرض می کنم اگر بچه کوچک دارند مجبورند از راه صرفه جویی و کار کردن در خانه کمک به خرج بدهند و اگر بچه را به مدرسه سپرده و تا اندازه ای رشته تربیت او را به دست آموزگار داده اند، آن وقت می سزد که کار اداری بکنند، ولی با چندین شرط:

اول - شوهرشان از اوضاع آن اداره ای که خانم کار می کند، مطلع باشد و اشخاص معاشر او را بشناسد، و هم مردان همکار خانم شوهر او را بشناسند و حس احترام برای او داشته باشند.

دوم - کار زیاد خسته کننده نباشد و توجه به این نکته مهم است. چونکه خانم موظف است وقتی از اداره به خانه رسید، وسایل آسایش خود و شوهرش را فراهم کرده، مجال داشته باشد کثافتکاریهای روزانه مستخدم را پاک کند، سری به آشپزخانه بزند و شام بچه های مدرسه را زودتر بدهد، و اگر در این وقت با این همه کار خسته و مانده باشد، روزگار سیاه خواهد بود.

این خانمی که خسته و مانده از اداره می رسد و کلاه را يك طرف پرت می کند و پالتو را طرف دیگر و از خستگی عصبانی است و اگر بچه نزدیکش می آید فحش می دهد. اگر شوهر بیچاره بگوید: «خانم شما را چه می شود؟» خانم او را به باد ملامت و سرزنش می گیرد و می گوید: «اگر تو لیاقت داشتی، مثل فلان، فلان، تمام حوایج زندگی را روا می کردی، من چرا محتاج کار کردن بودم؟ چرا راه دور می رفتم تا از هشت ساعت کار پی در پی خسته و مانده بشوم و چنین و چنان و دعوا درگیرم.» البته بهتر است کار نکند چونکه این طور زندگی برای مدت کمی هم قابل تحمل نمی باشد و بالاخره همه از هم خسته می شوند و در نتیجه «کار» يك عائله را پریشان و در به در می کند.

البته مقتضی است که خانمها کار بکنند، اما در خانه و هر زنی که بخواهد مرد کار اداری بشود، برای همیشه باید با وظایف اولیه زن وداع کند؛ و الا با آن معایبی

که از زیر نظرتان گذراندم و مفسد دیگر که میل ندارم یکی یکی را بشکافم، کار کردن زن در اداره به صرفه جامعه تمام نمی شود. باز هم تکرار می کنم که بهترین راه کمک به عائله صرفه جویی و اقتصاد خانوادگی است. یک زن کارداران و شجاع برای یک مرد تاجر واجب و لازم است و مخصوصاً برای مرد تاجر زن کمک خانگی است. اگر زن هم به علم اقتصاد و تجارت آشنایی داشته باشد چه بهتر. چنین خانمی می تواند در منزل یک دفترخانه کوچکی برای خود ترتیب دهد و در برنامه زندگی اش ساعتی بیکاری را در آن دفترخانه به خواندن مجلات تجارت و اخبار راجع بدان وقت بگذراند. یادداشتهایی در این خصوص به شوهر خود بدهد، به حسابهای گوناگون شوهرش رسیدگی کند. اگر وقت داشته باشد در خرید به شوهرش کمک کند، چونکه خانمها برای خرید بعضی جنسها از مردان بهتر سررشته دارند.

بالاخره به این نتیجه می رسیم که کار واقعی زن کمک به شوهر و خانواده است. چه لذتی بالاتر از این که زن و شوهر با هم رفیق کار باشند و کمک زندگی؟ جوانانی که در آغوش محبت این دو پدر و مادر موافق پرورده می شوند رویه زندگانی عاقلانه را از آنها یاد می گیرند و در روزهای پیری آنها عصای طلایی دست پدر و مادر و افتخار عالم انسانیت می شوند.

همان شماره، صص ۱۶، ۱۷.

قضاوت کنید

رشوه دهنده یا رشوه گیر، گناه کدام بزرگتر است؟ امروز اوضاع زندگی ما روی اصل رشوه قرار گرفته، همان کسی که خودش برای رفع احتیاجاتش رشوه می دهد شکایت دارد، ولی می دهد. همان آدم به رشوه گیر فحش می دهد، ولی رشوه را هم می دهد و دیگران را نیز تبلیغ می کند که بدهید تا کارتتان انجام شود. والله بالله بی رشوه کار از پیش نمی رود، بدهید و راحت شوید. حالا ما می خواهیم موضوع رشوه را حلای کنیم. ببینیم بدون رشوه آیا ممکن است پی به حقیقتی برده شود؟

بنا بر این با نقل چند حکایت با حقیقت، تقاضا داریم خوانندگان ما خود قضاوت کنند یا قضاوت ما را که در پایان مقاله می خوانند تصدیق و یا تکذیب نمایند.

۱- ساعت هشت بعد از ظهر پاییز است. خانم محترمی که از کار روزانه خسته شده، به اتفاق دو نفر از کسانش به قصد یک ساعت هواخوری، ساده و بی آلایش از منزل خارج می شود. سر سه راه دانشکده افسری، وارد خیابان مقابل دانشکده می

شوند. پاسبانی آنها را صدا می کند: برگردید، برگردید. خانم و همراهانش نزد پاسبان رفته، علت امریه را سؤال می کنند. پاسبان که در حال طبیعی نبوده، بنای فحاشی می گذارد. خانم خودش و منزلش را معرفی می کند. پاسبان بر جسارت خود می افزاید. خانمها بدون درنگ راه منزل در پیش می گیرند. صبح روز بعد خانم قضایا را به کلاتری محل گزارش می دهد و شکایت از بی تربیتی پاسبان می کند. خانم را برای سؤال و جواب به کلاتری می خوانند و در حضور او تشکیل پرونده می دهند و بعد از آن می گویند «شما بدون قید ضامن نمی توانید از اینجا خارج شوید.»

خانم: چرا؟

- چونکه شما به يك مأمور دولت که سر خدمت بوده، لفظ «بی تربیت» در

نامه شکایت خود نوشته اید.

ناگفته نگذاریم آن وقت حکومت نظامی و قانون دموکراسی در کار نبود، ولی از این خیابان نروید و از آن راه برگردید «به حکم پلیس» در کار بود. خلاصه، با زبان بی زبانی گفته بودند پول بدهید و بروید و آزاد باشید. خانم گفته بود: «البته شما مطابق قانون از من ضامن می خواهید و من خودم را موظف می دانم که مطیع قانون باشم و چون نمی توانم پول برای این کار بدهم و ضامن هم ندارم البته خودم در توقیف می مانم تا تکلیف معلوم شود.» شب رسید و دیدند خانم محترم اگر در کلاتری بماند شاید مسئولیتی پیدا شود. به او اصرار کردند که «خودتان ضامن خودتان بشوید و تشریف ببرید به منزل تا فردا صبح با يك پاسبان شما را به دادگاه بفرستیم.» خانم قبول نکرده، جداً حاضر برای ماندن در توقیف می شود، ولی آنها به اصرار بدون ضمانت او را روانه می کنند. روز بعد به اتفاق پاسبان به شعبه يك آگاهی می برند. نیم روزی در آنجا می گذرانند. او را تهدید می کنند که برای حل قضیه باید پول مایه گذاشت. خانم می گوید: «همین پول دادنها است که روزگار ما را به اینجا می کشاند. دیناری نمی دهم و خوش دارم که پرده های این بازی را تا آخر نظاره کنم.»

رئیس شعبه يك آگاهی خانم را استنطاق می کند و او را با پاسبان به دادگاه می فرستد. خانم آرام و آهسته به دادگاه می رود، ولی پول نمی دهد.

پرونده قطور در مقابله تنظیم می کنند. خانم پول نمی دهد. پیغامات تهدیدآمیز برایش می فرستند، خانم پول نمی دهد. دو سال محاکمه و مذاکره طول می کشد، خانم پول نمی دهد. یکی از رؤسای اداره که مسبب این قضایا بود می میرد، باز هم مطلب از بین نمی رود. از تعقیب جزایی و محکومیت به حبس خانم را می ترسانند، او پول نمی دهد.

وقتی که کار نزدیک به مشمولیت «مرور زمان» می رسد، باز به يك پول جزئی قانع می شوند تا پرونده را ببندند. باز هم خانم پول نمی دهد. ولی يك روز نزد رئیس شهربانی وقت می رود تمام قضایا را از اول تا آخر برای او حکایت می کند. رئیس با تعجب می پرسد چرا از اول امر به من مراجعه نکردید؟ خانم می گوید می خواستم ببینم بالاخره ممکن است با ندادن رشوه از زحمت خلاص شد و این ماجرای تنگ آور را پایان داد؟ در آن وقت رئیس شهربانی پرونده را می خواهد و چندین فحش نثار قدم حامل نموده و پرونده را نابود یا ضبط می کند.
حکایت دوم:

خانمی در ضمن مسافرت به حکومت نظامی سرحد برمی خورد. حاکم نظامی به طمع دریافت ۵۰ لیره طلای انگلیسی خانم را توقیف می کند.

بقیه دارد

همان شماره، صص ۳۱-۳۰.

ساده نویسی با جملات کوتاه و بامعنی

وقتی به زبان فرانسه قدیم، همان زبان شیرین و سلیس فرانسه امروزی که شیرین ترین زبان مغربش می نامند، از دوره قرون وسطی تا زمان لویی شانزدهم نظر کنیم می بینیم جملاتش طویل و معانی آنها مبهم بوده است و حتی خود فرانسویها هم به آن طرز نوشتن ایراد دارند و از مادام دوسوینه سپاسگزاری می کنند که زبان و ادبیات فرانسه را ساده، جملات را کوتاه و مفهوم مطالب را آسان کرده است. از دانشمند فرانسوی شنیدم در باره مادام دوسوینه می گفت: «مادام دوسوینه اشکال فهم مطالب را، مخصوصاً در مورد احکام قوانین و برنامه ها، از میان برداشت.» بنابراین معلوم می شود نوشتن برنامه و آئین نامه و قوانین که در يك قسمت مهم کارهای اجتماعی مربوط اند، احتیاج تام به ساده نویسی دارد تا معنی آن به طور واضح در خود آن آشکار باشد و اشکالاتی در میان مردم تولید نشود و به آسانی احقاق حق بشود.

با وجودی که الحمدالله با ادارات معاملاتی و احکام سروکاری نداریم، باز گاهی می شود که برحسب اتفاق به اوراق شبیه به اجاره و استجاره یا ثبت اسناد و آگهیهای وراثت برمی خوریم و می بینیم بسیار پیچ در پیچ و مبهم نوشته اند و باید مکرر خواند تا فهمید مقصود چه است. اگر حوصله داشته باشم يك تفریحی می دانم که دقیق شوم تا معنی زبان خودم را بفهمم. بعضی اوقات با اضافه کردن يك فعل یا يك اسم پی به مطلب می برم. چون معتقد شدم که خوب فهمیدم تصدیق می کنم که مبهم نویسی خود يك اشکال بزرگی است در امور اجتماعی، و با خودم می گویم: چرا اصلاح نمی کنند؟ باز به این نکته برمی خورم که شاید عیب در این باشد که قوانین و برنامه و آئین نامه های ما از زبان فرانسه ترجمه شده است. شاید با فرانسه قدیم بوده. لذا ما هم با این اشکال برخوردیم. به هر حال، روزی با یکی از دوستان همفکر از مطلب ساده نویسی و اشکال در فهم نگارشات ادارات صحبت به میان آوردم. او همه را گوش داد و لبخند زد. گفتم می دانم چه تصور می کنی. کدام کارمان کامل است که این باشد. گفت نه، نه، اشتباه می کنی. چون مکرر به این بلیه دچار شدم و می دانم این نقص که حقیقتاً يك مشکل بزرگی در جلو راه مردم است، رفع شدنی نیست. به این جهت می خواهم بگویم پسهوده به خود زحمت نده، چونکه تا مطالب پیچیده و مبهم نوشته نشود، کش ندارد و تا کش نداشته باشد فایده نخواهد داشت. در ضمن چندین ماده از آئین نامه ها و قوانین را برایم مثل آورد و احکام ضد یکدیگر را که در موارد مختلف از میان جملات مبهم بیرون آمده و حقکشیهایی که شده است برایم حکایت کرد. من پی به اشتباه خودم بردم و تصدیق کردم که رفیقم خوب فهمیده است. بعد از آن آرزوی ساده و سلیس نویسی را هم روی آرزوهای دیگرم گذاشتم تا امروز. همین امروز پنجشنبه ۱۶ شهریور ماه ۱۳۲۳ در یکی از روزنامه ها خواندم که اولیاء امور در صدد شده اند از رشوه گیرهای بی حد و حساب جلوگیری کنند.

فوراً به این فکر افتادم که اگر واقعاً می خواهند از رشوه دادن و گرفتن جلوگیری کنند، اول قوانین و آئین نامه ها و برنامه ها را اصلاح کنند تا کشدار و فایده دار نباشد و هر فصل و ماده مثل موم در دست رئیس، قاضی و مهندس اداره به اشکال مختلف در نیاید. به این جهت از فرصت استفاده کردم و در موضوع ساده نویسی کمی بحث کردم و خیال می کنم قابل توجه باشد.

ازدواج

بقیه از شماره پیش

اینک موضوع ازدواج را خلاصه می کنیم:

مرد جای امن و سلامت را دوست دارد. بار سنگین تهیه معاش را به دوش می گیرد، در مقابل خانه ای بی سروصدا و کانون محبت می خواهد، خوراک لذیذ و بوقت لازم دارد، بچه ها را سلامت و قوی دوست دارد و از درخواست پول چندان خوشش نمی آید. ولی عادتاً پول دادن را خوش دارد، چون که این کار آقای او را حفظ می کند. آزادی مطلق برای خود می خواهد و در ضمن اختیار افراد خانه را به دست خود می داند. اگر زنی همسرش را با این رویه پرستاری کرد و مرد مطمئن شد که حقیقتاً بی ریا رفتار زن نسبت به او همین است، به طور حتم جایی بهتر از خانه برای خود تصور نمی کند و آن وقت است که مرد خود را مانند طفل معصومی به دامن همسرش افکند، و آغوش او را آرامگاه شایسته برای خود می داند و اگر خطایی درباره زن کرده، صمیمانه معذرت می خواهد و همیشه مواظب است کاری نکند که جا و مقام او در نزد خانم خانه متزلزل بشود.

زن مقهور قهرمانی مرد است. از آن راهی که بشر تکیه گاه را دوست دارد، زن شوهر با شهامت، صاحب رأی و قدرت را می پرستد؛ زیرا که تکیه او به همسرش می باشد و بسیار غیور می شود اگر تکیه گاهش قوی و مورد توجه عموم بوده باشد. بالاتر چیزی که زن را از طرف مرد مطمئن می کند و اهمیت به قوه دماغی او می دهد، این است که مرد پیرامون هوسرانی نرود و همان شرافت ذاتی که از زن می خواهد برای خود حفظ کند. اغلب بی اعتنائی زنها نسبت به مردها روی همین اصل مسلم است که آنها را هوسران می شناسند. نیز اغلب لغزشهای زنها را همین قسمت سبب می شود. بنابراین لازم است مرد بکوشد تا شخصیت عقلانی و اخلاقی خود را در نظر زن محترم نشان داده و محفوظ بدارد.

خلاصه، اگر زنان حوصله بیشتری به کار ببرند، مردان را تا آخر قدم رفیق راه خود می نمایند. پس نه تنها مادر است که به دنیا سلطنت می کند، بلکه زن است که با عقل و تدبیر وجود مرد را مسخر می نماید.

سخن رانی بانو صدیقه دولت آبادی

روز یکشنبه ۹ مهرماه در موضوع حجاب

در کانون بانوان

از حضار محترم تقنا دارم سپاسگزاری مرا از طرف کانون بانوان و به سهم خودم بپذیرند.

موضوعی که در پیرامون آن سخن می رانم «احتیاج است»، در زمینه دو موضوع مهم: «اخلاق عمومی و برگشت حجاب».

تاریخ به ما می فهماند که احتیاج يك عامل بزرگ ترقی است و همان احتیاج است که انسان وحشی پادیه نشین دیروزی را کاخ نشین امروز کرده است. اغلب اوقات احتیاج از احتیاج تولید می شود. (وقتی خانه ساختیم، می فهمیم که اطاق لازم است و در تنظیم اطاق پی به احتیاج گنجه و اثاثیه می بریم.) گاهی می شود که مورد احتیاج به قدری حساس است که با حیات و محات ملتی برابری می کند، و اگر در صدد رفع آن نشوند با حیثیت آن ملت بازی کرده اند. افکار و رفتار سران اصلاح طلب دنیا را که در نظر بگیریم می بینیم که هر کدام در زمان و مکان خود به هر کاری قیام کردند، وقتی بوده که درجه احتیاج قضیه «یا مرگ یا استقلال» را به گوش آنها خوانده است. در ایران هم از این قبیل اشخاص داشته ایم که می شود کاوه آهنگر را به طور مثل از میان آنها بیرون کشید و با دقت در تاریخ تشخیص داد که موقع و مورد قیام او بسیار باریک بوده است. البته فکر و فداکاری از او بوده، ولی همت و پشتکار از مردم تا به مقصود رسیدند.

اکنون کمی فکر می کنیم آیا ما مردم احتیاج داریم یا بی نیازیم؟ به طور حتم هر کس خواهد گفت احتیاج فراوان داریم. و چه جور هم محتاجیم. بدیهی است احتیاج درجات دارد و اول احتیاج عمومی ما، فقر اخلاقی است، که مسبب آن بی خبری و زود باوری می باشد. من وقتی مهیج ترین مقالات را در روزنامه ها، راجع به قبیح ترین اعمال اشخاص منفعت پرست از جلو نظرم می گذرانم تعجب نمی کنم. چرا؟ چونکه خوب می دانم کسی که فاعل آن عمل بود، هیچگونه حسی غیر از خودپرستی پیش او یافت نشده است و در هر مکتبی بوده، همین روش را به او یاد

داده اند. نیز محیط زندگی هم همین رویه را خاطر نشان کرده است. پس چه انتظاری غیر از اینکه هست از او خواهد بود؟

تصور نفرمایید احتیاجی که من امروز در موضوع آن صحبت می کنم احتیاج مادی است. نه، بلکه احتیاج معنوی است.

در ظرف سه سال آزادی قلم، نویسندگان مبرز ما نوشتند آنچه که خواننده آید و گفتند هرچه معایب و نواقص ایران و ایرانی بوده. گنجینه ها و قفسه ها پر شد از اسناد تاریخی در بی لیاقتی ایرانی به قلم ایرانی. گوشها الحق والانصاف کر شد، از شنیدن و چشمها کور شد از خواندنش. من که يك زن ایرانی و پابست به هیچگونه سیاستی، جز استقلال ایران نیستم، از آن مقالات هرچه به دستم افتاد با دقت تمام خواندم. آنچه که حقیقت بود، تأسف و آنچه که تلقین و منفعت پرستی بود، غصه خوردم. خوب توجه فرمایید. هر جا اشتباه می روم مرا برگردانید. خانمها و آقایانی که سابقه دارند می دانند سخنرانیهای کانون بانوان مثل مجلس مباحثه است و من افتخار دارم که هر کسی در این مجلس با نهایت آزادی می تواند در موضوع سخن اظهار عقیده کند.

از زمانی که به خاطر دارم و اوضاع زمانه را تشخیص داده ام معتقدم تفاوت زیاد در اخلاق عمومی حاصل شده است و امروز فقر اخلاقی و احتیاج معنوی ایرانی از سی چهل سال پیش يك پرده تفاوت کرده است. حالا از کجا سرمنشاء گرفته و چه عواملی سبب اصلی شده، از موضوع کلام خارج است. اما این نکته از موضوع سخن خارج نیست که سه صفت ممتاز ایرانی، شجاعت و تصمیم و راستی بوده و بدبختانه امروز بسیار کم اشخاص با این صفات باقی هستند. (چقدر احتیاج به اتحاد همان عده کم داریم.) پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک، دستور دو هزار ساله ما و مسلم است که گفتار نیک و کردار نیک نتیجه پندار نیک می باشد. راستی و تصمیم مولد شجاعت است. برای رفع احتیاجات شخصی این قدرها تشریفات لازم نیست. (گرچه همان احتیاج افراد است که منجر به احتیاج عمومی می شود.) البته احتیاجات عمومی را با کمک جمعیت باید رفع نمود و برای این منظور يك پشتیبانی کامل لازم است. خیال می کنید آن پشتیبانی دسیسه و انتریک است؟ نه. هو و جنجال است؟ نه. حزب بازی و دسته بندی است؟ نه. پس چیست؟ شجاعت و راستی و تصمیم است و تا این سه را نداشته باشیم فقر اخلاقی ما مرتفع نمی شود و تا از حیث اخلاق غنی نباشیم، هر روز گرفتار این و آن هستیم.

برای رفع خستگی حضار عزیز حکایت کوچکی از ژاندارك دخترک دهقانی فرانسوی عرض کنم.

وقتی آن دختر شانزده ساله فرانسوی در کوه و دشت گوسفندان مردم را آهسته

آهسته می راند و اشعار وطن پرستانه را با صدای بلند می خواند، این ندا به گوشش رسید: «وطن در خطر است.» اطراف را نگاه کرد. چیزی ندید. باز به کار خود مشغول شد. ندا مکرر شد، «وطن در خطر است.» در این دفعه بیشتر کاوش کرد و کمتر اثری از صاحب صدا جست. در مرتبه سوم ژاندارك لرزید. وقتی که متوجه گوسفندان شد، دید میشها و بزها همه متوجه او هستند و هر کدام به يك وضع مخصوصی راه خود را ترك و دور او جمع شدند. این منظره چوپان را متذکر کرد؛ با خود گفت «شاید من باید ندای حق را لبیک گویم و برای نجات وطن بکوشم. و شاید من باید در شهر پاریس در میان خواهران بلاکشیده خود باشم!»

(اینطور تاریخ حکایت می کند که آن روز فرانسه هم مثل جنگ کنونی بسیار ضعیف و در شرف اضمحلال بوده است.) ژاندارك که يك دختر راست و درستی بود، اول گوسفندان مردم را به دست صاحبانش رسانید. چون از او پرسیدند «چرا بی موقع از صحرا مراجعت کردی؟» گفت: «وطن در خطر است.»

روانه شهر شد. از دخول او به شهر ممانعت کردند گفت: «وطن در خطر است!» زنان پاریس که از ترس جنگهای تن به تن در گوشه های خانه ها خزیده بودند، صدای او را شنیدند. دوش جمع شدند. در پاسخ هر سوالی ژاندارك گفت: «وطن در خطر است!» پیرزنی در اثر این صدا از خانه بیرون دوید. روسری کهنه و سفید خود را به چوب بست و به دست ژاندارك داد و گفت «بگیر این علم نصرت تست.» آن دختر با عزم راسخ و شجاعت فوق طاقت بشر رفت و فتح بعد از شکست نصیب او شد.

تاریخ هرگز فراموش نمی کند که ژاندارك يك دختر دهقانی تاج سلطنت را دوباره بر سر سلطان فرانسه گذاشت و بالاخره در پایان همین داستان آن دختر وطن پرست در خرمن آتش سوخت و تا آخرین نفس فریاد او از میان شعله آتش شنیده می شد که می گفت: «زننده باد فرانس!»

در نتیجه این فداکاری، مجسمه ژاندارك، سوار اسب و بیرق سفید به دست، در میدان ژاندارك در پاریس برقرار است. روز قیام ژاندارك هر سال ملت فرانسه جشن بزرگی می گیرد و آنقدر گل نثار مجسمه او می کنند که فقط بیرق ژاندارك از میان تل گل دیده می شود و در این وقت قشون فرانسه از جلو مجسمه او دفیله داده، عبور می کنند.

آیا غیر از درك حس احتیاج چیز دیگری آن دختر شجاع را به این فداکاری واداشت؟ نه، پس به این نکته رسیدیم که احتیاج فداکاری ایجاب می کند و مخصوصاً اگر مورد احتیاج مربوط به حفظ استقلال وطن یا حیثیت ملیت باشد. امروز بزرگترین احتیاج اتحاد برای حفظ آزادی بانوان است. پس من موظفم به شما بانوان یادآوری کنم

که يك خطر بزرگ ما را تهدید می کند. و آن خطر بسیار نزدیک و وحشتناک است. کدام خطر؟ خطر مرگ استقلال و آزادی بانوان. اگر امروز از این خطر جلوگیری نکنیم، فردا به خطر مهیب مرگ استقلال ایران گرفتار می شویم. چرا؟ به دلیل آنکه حفظ استقلال مملکت مربوط به حفظ شخصیت و حیثیت افراد مملکت است. اگر افراد مملکتی بدون اراده، بی تصمیم و ترسو باشند، آنچه لازمه حیثیت بشری است ندارند و اگر فاقد این مشخصات باشند، استقلال آن مملکت قابل دوام و بقا نیست و دیگران به خود حق می دهند که بر آن ملت قیومیت داشته باشند. اکنون روز به روز تحریکات در موضوع برگشت حجاب بیشتر است و مرجعین دارند به مقاصد شوم خود می رسند و نمی دانند به اقدامهای تندرو به کجا می روند.

بدبختانه زنان از همه جا بی خبر کورکورانه به جای پای آنها قدم می گذارند. به شما قول می دهم که اشخاص مختلف در مکانهای مختلف برای خفه کردن زنان، یعنی نیمی از بدن افراد ایرانی، آستینهای فراخ را بالا زده و در جیبهای گشاد را باز کرده اند که شما و مرا خفه کنند و بعد از آنکه حق استقلال و آزادی ما را کشتند و به ثبوت رسید که نصف بدن فرد ایرانی فلج است، در پای میز صلح عمومی هم قلمی روی حق استقلال ایران و ایرانی کشیده می شود. و حق هم دارند؛ زیرا يك ملت که نیمی با قلم و قدم به جان یکدیگر افتاده و نیمی دیگر حکم این میز را دارند که روزی من که بر آن مسلطم میل دارم این رومیزی را از روی آن برمی چینم و روزی دیگر به روی آن پهن می کنم، چه حق دارند و با چه لیاقتی می خواهند در ردیف مردمان زنده دنیا باشند؟ فقط برای اینکه خانه ما راهرو جنگ بوده است، ما چنین حق بزرگ را داریم؟ نه. از بیابان خدا هر کس عبور می کند و حقی هم به جایی ندارد؟! اگر ما به حقوق خود آشنا نباشیم و سند بیماری و بی لیاقتی ما ثبت شده باشد، آیا در انجمن صلح دنیا مفاد «رای و علیل و علیل را» درباره ما اجرا نمی کنند؟

خانهای محترم و عزیز. حالا تصدیق می کنید که ما احتیاج مبرم و هم يك وظیفه سنگین داریم. و رفع احتیاج منوط به يك اتحاد واقعی است. تا وظیفه خود را انجام دهیم و نگذاریم ما را در دنیا به منزله يك میز و يك در چوبی معرفی کنند. باز هم يك احتیاج دیگر داریم و آن اتحاد مردان منورالفکر است با ما. و الا يك دست صدا ندارد. و واجب است که متحداً قدم به میدان مجاهدت بگذاریم و با هیکلهای مهیب و مردهای کفن پوش متحرك مبارزه کنیم. چه طور مبارزه ای؟ مبارزه عقلانی، نه هیاهو. امروز عده ما بسیار کم و عده زنان کهنه پرست و فریب خورده زیاد است. آیا شما حاضرید زیر پای جهال خرد شوید؟

می گویند آنهایی که تعلق گویی، کیسه پر کردن، و عوام فریبی را پیشه خود

دارند منتظرند تا از مقامات مربوطه اطمینان حاصل کنند که وقتی آنها شروع به عملیات کردند، اینها هم سکوت خواهند کرد. آن وقت علناً بر بانوان محترم بی حجاب توی کوچه و خیابان حمله کنند. حالا می خواهم از عرایض نتیجه بگیرم.

اولاً مطمئن باشید که عرایض و اطلاعات من بی مورد و بی مأخذ نیست. ثانیاً برای شما خانها من تکلیفی نمی توانم معین کنم. فقط وظیفه من است اگر بر علیه شخصیت زن و حقوق اجتماعی بانوان اقداماتی باشد بازرسی نموده، شما را مستحضر کنم. خانه کوچکی که اسمش کانون بانوان است، هر بانوی ایرانی بدان حق دارد و تاکنون جز راه صواب نپیموده و هرگز آشوب طلبی شیوه آن نبوده است. اما در مواقع بسیار تاریک و تاریک اگر سکوت اختیار کند و باز هم به عهد شاه سلطان حسین رجعت کرده، بگوید «ما را شهر اصفهان بس»، بهتر است در آن بسته شود و یک اسم بی مسما وجود نداشته باشد. باز هم به شما عرض می کنم من برای شما تکلیفی تعیین نمی کنم، ولی آنچه وظیفه خودم می دانم آن است اگر روزی رسید که تاریک نشینان و پست طینتان بخواهند علناً بر ضد ترقی و تعالی زن قیام کنند و آزادی ده ساله ما را برگردانند و حیثیت زن ایرانی را لکه دار نمایند، باور کنید بدون اینکه پشت سرم را نگاه کنم یا در خانه ام را پیش بکشم، بی درنگ با یک علامت سفید به نام آزادی زنان در میان جمع مردانی که نمی فهمند کور و کر کردن مادر، خواهر، زن و دخترشان جنایتی عظیم است و نمی خواهند بفهمند که مادران آنها عاقل و تربیت شده نباشند، عفت اسلام محفوظ نمی ماند و این چادر بی عصمتی که می خواهند بر سر زنان بکنند پرده بی عفتی است که به روی اعمال فواحش می کشند، نه آنچه آنها برای خودشان مذهب ساخته اند... بله، در میان همان مردان بر خواهم خاست و با صدای رسا به دنیا می فهمانم که ایراد خالی از زن نیست، و بر فرض در این راه کشته بشوم، افتخار ابد را خواهم داشت و بدانید که این ادعای من به ثبوت رسیده است. آن وقتی که در موقع چادر برداری در قم بعد از قضایای خراسان، روی قبرستان در مقابل حرم مطهر حضرت معصومه بالای کرسی به پا ایستادم و زنان را به وظیفه خودشان آشنا ساختم، عده کشیری آخوند در اینجا حاضر و سخنان مرا گوش می دادند. و من شهیدالله امید به اینکه از کرسی خطابه زنده به زیر می آیم نداشتم و از کشته شدن هم هراسان نبودم. نیز اولیاء امور دوائر آنجا این کار مرا خالی از احتیاط می دانستند.

اکنون هم مطمئن باشید که مرگ آنی را به مردن تدریجی که در اثر بی حسی و بی لیاقتی زن ایرانی است ترجیح داده و بیان خودم را به چند اندرز از برادر فقیدم خانم می دهم.

اثر طبع مرحوم یحیی دولت آبادی

ستمکاری چنان پرچم برافراشت	که ویران خانه آزادگان کرد
چه تقصیر است بر همسایه آنجا	که صاحبخانه خود بی خانمان کرد
بباید دست وحدت داد و شد جمع	نه تنها ماند و چون کودک فغان کرد
ز پا خبیزیم پیش از آنکه ما را	تواند دست گردون ناتوان کرد
به کار آخرین باید زدن دست	که نتوان تا قیامت امتحان کرد

همان شماره، صص ۷۹.

به یاد او

کسی که به یاد او قلم به دست گرفته و خواننده عزیز را متوجه او می نمایم، پرورده مادری دانشمند و پدری فاضل و معارف پرور بود. جوانی اش را در میان خانواده متحد و با علم و ادب گذرانده و تا آخر عمر خدمتگزاری به فرهنگ را پیشه خود داشت. راستی و درستی صفت او، در دوستی ثابت و صراحت لهجه از خصائص اخلاقی اش بود. شخصی که از او سخن به میان می آورم در عنفوان جوانی جز راه تعلیم و تعلم نپیمود و ایمان داشت به اینکه تنها راه ترقی کشور بسته به دانشمندی افراد آن و به همین نظر به هر کاری اقدام می کرد از روی ایمان و عقیده خود.

او آزادی اجتماعی را محترم می داشت و در راه آزادی فداکاری می کرد و دنیا را خانه بشر و بشر را در حقوق اجتماعی علی السویه ذیحق. اما ایران و ایرانی را از هر جا و هر کس پیشتر دوست می داشت. او قول را فدای سرمایه معنوی می نمود و آرزو داشت هر فرد ایرانی در حدود توانائی خود دارای همین سرمایه باشد.

او عقیده داشت دانش و صنعت با هم سبب ثروت مملکت می شوند. و از همین نقطه نظر به مدرسه صنعتی مانند مدارس تحصیلات فرهنگی خدمت می کرد و ثروت موروثی پدری را در راه تأسیس همین مدارس داد. فن او استادی فقه و اصول، ادبیات عربی و فارسی و حکمت می بود. ولی برای تدریس دستمزد نمی گرفت، در حالی که روزهای آخری عمرش را به کمال سختی برگزار می کرد. از قرض کردن پرهیز داشت و با عزت نفس و صرفه جویی وقت می گذراند. او، همان کسی که دنیای آینده باید دریاره اش قضاوت کند، روز جمعه چهارم آبان ماه ۱۳۱۸ به طور ناگهانی چشم حق

پیشش را از دیدن این جهان پرشور و شر بیست و به زندگانی جاودانی پیوست.
چنانچه میل دارید بهتر او را بشناسید به یاد پنجمین سال درگذشت او یادداشت
ضمیمه وصیت نامه اش را بخوانید.

صدیقه دولت آبادی

ورقة ضمیمه وصیت نامه

هوالحی الذی لایموت

مرگ حق است برای همه کس. آمدن دلیل رفتن است. همه می رویم، چنانکه
همه رفتند. من تصور می کنم مرگ نعمت بزرگی است از نعمتهای الهی. من تصور
می کنم برای کسی که خود را شناخته باشد، مرگ به منزله تغییر لباس بوده باشد و
انتقال از نشانی به نشانه دیگر. من تصور نمی کنم مرده باشم. من همه وقت خود را
زنده میدانم و زندگانی خود را جاودانی تصور می کنم. من شما دوستان، شما آشنایان
را، مخصوصاً آنهایی را که بیشتر به آنها علاقه دارم، در هر حال مشاهده می کنم. در
خوشی شماها خوشحالم و در اندوه شماها اندوهناک. آیا اینها تخیلات شاعرانه است که
از دماغ من ظاهر می شود؟ تصور نمی کنم. چه بزرگان دین و دنیا و دانشمندان جهان
این مطالب را مسلم گرفته، در صحت آنها دلیل و برهان اقامه کرده اند. من خود نیز
در دوران زندگانی دنیائی خود به احوالی برخوردیده ام که این فکر را، یعنی فکر بقای
نفس بعد از فنای بدن را، تقویت می نماید. به هر حال به دوستان خود می گویم از
مرگ من دلتنگ نباشید. مرا در برابر دیده خود ببینید. من روز به روز جایگاه خود
را در سویدای قلب شما ثابت تر می نمایم. آیا دنیا مرا فراموش می کند؟ کدام دنیا؟
دنیای مزخرف مادی حق ناشناس یا مردم مزخرف پرست؟ شاید و باید هم فراموش کند،
چنانکه تا در قید حیات بودم مرا فراموش کرده بود. اما دنیای حقیقتناش، دنیای فضل
و ادب، هرگز طرفداران خود را فراموش نکرده و نمی کند. بالجمله، دوستان من، رفقای
ادبی و معارفی من، یحیی از این عالم رفت، اما در عالم جان علاقه او هرگز از شما
منقطع نخواهد شد. دوستان عزیز من، من در چهار روز عمر خود در راه خدمت به
معارف و منورساختن دماغ جوانان، که آتیه وطن به دست آنها است، به قدر بضاعت
مزجات خود سعی کردم و هیچ قوه ای نتوانست مرا از این راه دور نماید. دشمنان
معارف سنگهای بزرگ در راه من انداختند، خارهای دردناک در چشم من فرو بردند.
قرض مرا در دادن سزای اعمال آنها شما ای جوانان منورالفکر حق شناس ادا کنید. به
کور کردن چشم آنها به واسطه توسعه و ترویج معارف و تهذیب اخلاق عمومی. چه